جلسه 1538

شنبه 30/10/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در استثناء دوم از جریان قاعده ید بود، که مرحوم نائینی فرمود: اگر ما علم داشته باشیم به حالت سابقه ید، بدانیم که این ید قبلا ید عدوانیه بوده است، واحتمال بقاء آن را بدهیم، استصحاب بقاء حالت عدوانیه حاکم هست بر قاعده ید. چون موضوع قاعده ید جهل به حالت ید هست. استصحاب بقاء حالت عدوانیه ید اصل موضوعی است نفی می کند موضوع قاعده ید را. شک در حالت ید را از بین می برد تعبدا. ولذا قاعده ید جاری نیست. وسیره علماء هم بر همین بوده است. کسانی که مستأجر بودند اگر می آمدند ادعای مالکیت می کردند قولشان را نمی پذیرفتند، چون حالت سابقه یدشان ید اجاره بوده است.

به این فرمایش محقق نائینی اشکال گرفته شد، خلاصه اشکال که محقق عراقی هم مطرح کرده مرحوم آقای خوئی هم مطرح کرده، این بود که: اگر مدعای شما قصور مقتضی بود در ادله قاعده ید، یعنی قاعده ید شامل علم به حالت سابقه ید نمی شد لقصور المقتضی، این قابل قبول بود.

اما اگر شما بگوئید اطلاق دارد ادله قاعده ید، شامل علم به حالت سابقه ید هم می شود، قصوری در مقتضی آن نیست. ولذا اگر استصحاب حالت سابقه ید جاری نشود شمای محقق نائینی قاعده ید را جاری می کنید. استصحاب حالت سابقه ید هست که شما می گوئید رافع موضوع قاعده ید است. این وجهی ندارد. اگر ادله قاعده ید اطلاق دارد چرا استصحاب حالت سابقه ید حاکم بر او باشد؟ چه وجهی دارد؟ محقق عراقی در تقریب اشکال به محقق نائینی فرموده است که شما خودتان گفتید که قاعده ید اماره است، وخودتان پذیرفتید که مثبتات اماره حجت است. تصریح کردید در همین بحث که قاعده ید اماره است و مثبتات اماره هم حجت است. جناب محقق نائینی پس دیگر چه مشکلی دارید؟ قاعده ید اثبات می کند ملکیت فعلیه ذوالید را، لازم ملکیت فعلیه ذوالید ارتفاع حالت سابقه ید است که ید عدوانیه بوده است یا ید امانیه بوده است. وما علم پیدا می کنیم به ارتفاع حالت سابقه ید و باید قاعده ید مقدم بشود بر استصحاب از باب تقدم اماره بر اصل. پس چطور می فرمائید که در اینجا استصحاب مقدم است بر قاعده ید که استصحاب بقاء ید عدوانیه حاکم است بر قاعده ید، این چه وجهی دارد؟

بله اگر قاعده ید اصل عملی بود و مثبتاتش حجت نبود، فرمایش شمای محقق نائینی وجه داشت، چون قاعده ید صرفا اثبات می کرد ملکیت فعلیه ذوالید را، اما ارتفاع حالت سابقه را ارتفاع ید عدوانیه را ثابت نمی کرد، موضوع استصحاب محقق بود، آنوقت استصحاب می کردیم بقاء حالت ید عدوانیه را و اصل موضوعی می شد نسبت به قاعده ید. چون موضوع قاعده ید عبارت بود از جهل به حالت ید. ولکن جناب محقق نائینی خود شما پذیرفتید که قاعده ید از امارات است و مثبتات امارات حجت است.

اقول: به نظر ما این فرمایش محقق عراقی قابل مناقشه است، حتی اگر قاعده ید اصل عملی باشد به نظر ما اشکال به محقق نائینی وارد است. چرا؟ برای اینکه اولا: وجهی ندارد که ما در موضوع قاعده ید بگوئیم شک در حالت ید اخذ شده است. إذا رأیت فی یدی رجل شیئا اشهد أنه له، قال نعم، یا من استولی علی شیئ فهو له، در کجای آن اخذ شده است شک در حالت ید؟

بله شک در ملکیت ذوالید أخذ شده است در موضوع قاعده ید، ولکن اینکه مهم نیست، چون استصحاب عدم ملکیت را که مرحوم نائینی حاکم نمی داند بر قاعده ید، والا لغویت قاعده ید لازم می آید.

ثانیا: برفرض در موضوع قاعده ید شک در حالت سابقه ید اخذ شده باشد، حالت ید عدوانیه است یا مالکیه این عبارت اخری است از اینکه این ذوالید مالک است یا غاصب است. لازم وملزوم نیستند عین هم هستند. وقتی قاعده ید اثبات می کند ملکیت ذوالید را، یعنی اثبات می کند که این ید ید مالکه است. استصحاب خلاف این را می گوید. استصحاب می گوید هنوز هم ید، ید عدوانیه است. در مدلول مطابقی این استصحاب وقاعده ید با هم تنافی دارند نه در لازم و ملزوم. استصحاب می گوید هنوز ید، ید عدوانیه است، قاعده ید می گوید الان ید، ید مالکه است. در موضوع هر دو هم شک اخذ شده است. در موضوع قاعده ید شک اخذ شده در اینکه حالت فعلیه ید، ید عدوانیه باشد یا ید مالکه، در موضوع استصحاب هم شک در بقاء اخذ شده است، چه وجهی دارد که استصحاب بر قاعده ید مقدم بشود؟

بله اگر قاعده ید از اصول عملیه است لولا نکته اخصیت عرفیه دلیل قاعده ید، ما تعارض می انداختیم بین استصحاب وقاعده ید. ولکن دلیل قاعده ید چون در نوع مواردش با استصحاب تنافی دارد حالا یا استصحاب عدم ملکیت برای ذوالید یا استصحاب بقاء حالت ید عدوانیه، بالاخره خطاب استصحاب در غالب مواردی که قاعده ید جاری است نتیجه اش خلاف قاعده ید است، قاعده ید می شود اخص مطلق از دلیل استصحاب، بخاطر اخصیت مقدم می شود بر دلیل استصحاب. اما به لحاظ حکومت اگر قاعده ید اصل عملی باشد نه قاعده ید مقدم است بر استصحاب و نه استصحاب بر او حاکم است، در عرض واحد هستند.

واما آنچه مرحوم نائینی فرمود که ولو قاعده ید از امارات است ومثبتات اماره حجت است، ولکن باز چون در موضوعش شک در حالت ید اخذ شده است، در موضوع قاعده ید با اینکه اماره است شک در حالت فعلیه ید اخذ شده است ولذا درست است اگر قاعده ید جاری بشود مدلول التزامی اش این است که ید این ذوالید ید مالکه است نه ید عدوانیه، ولکن قبل از اینکه قاعده ید مدلول التزامی اش را اثبات کند، استصحاب بقاء ید عدوانیه بر مدلول مطابقی قاعده ید حاکم است، می فرماید استصحاب بقاء ید عدوانیه موضوع قاعده ید را از بین می برد، این استصحاب مدلول مطابقی اش این است که ید این شخص هنوز ید عدوانیه است. نمی گذارد قاعده ید موضوع پیدا کند تا بعد بخواهد به مدلول التزامی اش موضوع استصحاب را از بین ببرد. دقت کنید مرحوم نائینی توجه دارد که قاعده ید را از امارت می داند، و توجه هم دارد که لوازم اماره را حجت می داند، و توجه هم دارد که قاعده ید اگر جاری بشود مدلول مطابقی اش ملکیت ذوالید است نسبت به این مال، مدلول التزامی اش ارتفاع حالت ید عدوانیه است. اما می گوید رتبه مدلول مطابقی قبل از مدلول التزامی است. استصحاب بمدلوله المطابقی می آید می گوید هنوز این ید، ید عدوانیه است، موضوع قاعده ید هم شک و جهل به حالت ید است، استصحاب الغاء شک می کند در حالت ید، می گوید بگو هنوز هم ید، ید عدوانیه است. چون مدلول مطابقی استصحاب این است که هنوز این ید، ید عدوانیه است مقدم می شود بر قاعده ید، نمی گذارد قاعده ید جاری بشود تا بعد در رتبه لاحقه مدلول التزامی اش حجت بشود وثابت کند که استصحاب در اینجا موضوع ندارد وحالت فعلیه حالت ید مالکه است، حالت ید عدوانیه از بین رفته است.

این فرمایش محقق نائینی را مناسب بود محقق عراقی مطرح می کرد وجواب می داد، اما محقق عراقی این را مطرح نکرد. اینکه به مرحوم نائینی اشکال کنیم که آقا شما قاعده ید را از امارات می دانید و مثبتات اماره را حجت می دانید پس باید قاعده ید مقدم بشود بر استصحاب بقاء حالت سابقه ید، محقق نائینی خودش ملتفت به این مطلب است، منتهی می خواهد بگوید رتبه مدلول مطابقی مقدم است بر رتبه مدلول التزامی. استصحاب در بقاء حالت عدوانیه ید بمدلوله المطابقی موضوع قاعده ید را از بین می برد، ولی قاعده ید بمدلوله الالتزامی می خواهد موضوع استصحاب را از بین ببرد. چون قاعده ید اول می آید به مدلول مطابقی می گوید یا ذوالید انت مالک، و به مدلول التزامی می گوید فیدک لیست یدا عدوانیة بل ید مالکیة. با مدلول التزامی موضوع استصحاب را می خواهد از بین ببرد، در حالی که استصحاب با مدلول مطابقی موضوع قاعده ید را از بین می برد. این فرمایش محقق نائینی مورد توجه محقق عراقی قرار نگرفته است.

ولی جا داشت به محقق نائینی ایراد بگیرند که: چه فرق می کند که اماره به مدلول مطابقی اش موضوع یک اماره دیگر را از بین ببرد یا به مدلول التزامی اش، چه فرق می کند؟ یک اماره می گوید زید ریشش سفید شده است، یک اماره دیگر می گوید زید در جوانی مرد، و اثر شرعی هم رفته روی سفید شدن ریش زید، خب اینها با هم تعارض ندارند؟ آن اماره ای که می گوید زید در جوانی مرد بالالتزام نفی می کند سفیدی رش زید را، چون این بالالتزام نفی می کند تعارض نمی کنند با هم؟

فرض این است که موضوع بقاء حالت سابقه یا ارتفاع حالت سابقه ید هست، قاعده ید به مدلول التزامی موضوع استصحاب را که شک در بقاء حالت سابقه است از بین می برد، استصحاب هم به مدلول مطابقی موضوع قاعده ید را از بین می برد. اگر مثبتات قاعده ید را حجت نمی دانستید خب مطلبی بود، اما شما که می گوئید حجت است چه ترجیحی دارد مدلول مطابقی بر مدلول التزامی.

آقای خوئی اشکال واضح تری به مرحوم نائینی مطرح کرده اند، فرموده اند جناب استاد! در ادله قاعده ید که جهل به حالت فعلیه ید اخذ نشده است تا بگوئید استصحاب بقاء ید عدوانیه جهل به حالت فعلیه ید را از بین می برد ادعاءا. ولذا این فرمایش محقق نائینی درست نیست، در موضوع قاعده ید جهل به حالت سابقه اخذ نشده است.

اشکال ما هم به این مطلب اگر ضمیمه بشود فرمایش مرحوم نائینی دیگر روشن می شود که نادرست است. و آن این است که ما عرض کردیم که قاعده ید ولو در موضوعش جهل به حالت ید اخذ بشود، اما مفادش تعبد به ملکیت است، تعبد به ملکیت یعنی تعبد به اینکه حالت فعلیه ید، ید مالکه است. و مدلول مطابقی قاعده ید نفی می کند موضوع استصحاب را، می گوید ید عدوانیه مرتفع شد الان ید، ید مالکه است. استصحاب هم می گوید نخیر ید عدوانیه هنوز باقی است، اگر اطلاقی در قاعده ید باشد با دلیل استصحاب رابطه شان رابطه حاکم و محکوم نیست رابطه متعارضین است و باید قاعده ید را مقدم کنیم بخاطر نکته اخصیت.

ولکن مرحوم آقای خوئی فرموده است که ما هم قبول داریم که قاعده ید در موارد علم به حالت سابقه ید جاری نیست اما نه بخاطر این وجه مرحوم نائینی. که این وجه را نقل کرده اند که غیر از مرحوم نائینی، مرحوم صاحب عروه در تکلمه عروه و محقق اصفهانی در رساله قاعده ید بیان فرموده است. ولذا آقای خوئی فرموده اند ما این وجه اول که حکومت استصحاب حالت سابقه ید است بر قاعده ید قبول نداریم.

اما وجه دومی هست برای عدم جریان قاعده ید در موارد علم به حالت سابقه ید. وآن قصور مقتضی است. آقای خوئی فرموده اند به نظر ما وجه عدم جریان قاعده ید این است که اطلاقی در ادله قاعده ید نداریم. سیره عقلاء که دلیلش لبی است، روایت حفص که ذیلش دارد لولاه لما قام للمسلمین سوق می گوید اگر قاعده ید جعل نشود نظام سوق مسلمین مختل می شود. خب اگر قاعده ید در موارد علم به حالت سابقه ید جاری نشود ما می دانیم قبلا این آقا غاصب این خانه بود، حالا می گوید من مالکم، اگر قاعده ید در اینجا جاری نشود آیا سوق المسلمین مختل می شود؟ نخیر، سوق المسلمین مختل نمی شود. ولذا اطلاقی ما در این روایات نداریم.

محقق عراقی شبیه همین اشکال را مطرح کرده اند، گفته اند سیره که دلیل لبی است اطلاق ندارد، روایات هم در مقام تأسیس نیست بلکه در مقام امضاء سیره است. چون در مقام امضاء سیره است آنها هم بیش از مورد سیره اطلاقی ندارد.

ثمره بین این وجه دوم و وجه اول در جائی ظاهر می شود که علم به حالت سابقه ید داریم ولی استصحاب جاری نیست. مثل توارد حالتین، یک زمانی این آقا غاصب بود ویک زمانی مالک، نمی دانیم اول غاصب بود بعد مالک شد یا بالعکس. الان هم در یدش این مال هست می خواهیم قاعده ید جاری کنیم. استصحاب در توارد حالتین جاری نیست، وجه اول هم نمی آید، حکومت استصحاب حالت سابقه بر قاعده ید اینجا جاری نیست، اما وجه دوم که قصور مقتضی است می آید.

سؤال وجواب: بیان محقق عراقی و مرحوم آقای خوئی این بود که اطلاقی در روایات قاعده ید نیست، یا چون این روایات در مورد سیره وارد شده است به صدد امضاء سیره است و سیره دلیل لبی است کی احراز می شود در موارد توارد حالتین. وبیان آقای خوئی هم این است که نظام مسلمین مختل نمی شود اگر قاعده ید در این موارد جاری نشود.

ویا مواردی که حالت سابقه ید تبدیل شده، مثل آن فرضی که این آقا دیگر مستأجر نیست زمان اجاره گذشته، الان یا غاصب است که بعد از انتهاء مدت اجاره این خانه را نگه داشته، و یا مالک است مثلا خریده است این خانه را. وجه دوم که قصور مقتضی است می آید، اما وجه اول نمی آید، استصحاب جاری نیست، چون حالت سابقه ید اجاره بود که قطعا مرتفع شده است.

بلکه اگر قبلا این ذوالید این خانه را از زید غصب کرده بود الان دیگر غاصب از زید نیست، نمی دانیم غاصب از عمرو است یعنی زید به عمرو فروخت و این ذوالید غاصب از عمرو است، یا نه این ذوالید خودش این خانه را خرید. ولی حالت سابقه ید این ذوالید حالت ید عدوانیه بوده است. استصحاب بقاء ید عدوانیه ممکن است استصحاب کلی قسم ثالث باشد، چون آن ید عدوانیه سابقه اعتداء بر مالک سابق بود، الان اگر ید عدوانیه باشد یک ید عدوانیه دیگری است که عدوان بر مالک جدید است. وجه اول ممکن است نیاید و استصحاب جاری نشود، اما وجه دوم می آید.

اقول: به نظر ما این وجه دوم با این بیانهایی که محقق عراقی وآقای خوئی داشتند تمام نمی شود. محقق عراقی فرمود که این روایات وارد است در مورد امضاء سیره.

آقا احل الله البیع هم امضاء سیره است، شما به اطلاقش تمسک نمی کنید؟ تجارة عن تراض هم وارد است در مورد امضاء سیره، شما به اطلاقش تمسک نمی کنید؟ خطاب اگر اطلاق داشت صرف اینکه خطاب امضائی است ونه تأسیسی که مانع از اطلاقش نمی شود. اگر لسان مطابقی اش این باشد که السیرة ممضاة، بله این اطلاق ندارد، اما لسان مطابقی اش این است که إذا رأیت فی یدی رجل شیئا اشهد أنه له؟ قال نعم، من استولی علی شیء منه فهو له. چرا اطلاق نداشته باشد؟

سؤال وجواب: مگر مدلول مطابقی این است که من سیره را امضاء می کنم؟ شما به حدیث رفع ما لایعلمون تمسک نمی کنید در شبهات موضوعیه قبل الفحص؟ با اینکه سیره در شبهات موضوعیه قبل الفحص بر برائت نیست، اما ارتکاز استنکاری هم نیست که ارتکاز عقلاء اباء بکند از قبول عموم این حکم. ارتکاز استنکاری نیست بر اینکه قاعده ید نباید جاری بشود در موارد علم به حالت سابقه ید. والا ارتکاز استنکاری اگر بود مقید اطلاق بود.

واما آنچه که مرحوم آقای خوئی فرموده اند، آقا شما چسبیده اید به روایت حفص با اینکه ضعیف السند است، روایات دیگر بود که ظاهرا شما اطلاق آنها را قبول دارید. من استولی علی شیئ منه فهو له.

در روایت حفص هم این بیان شما تمام نیست جناب آقای خوئی. لولاه لما قام للمسلمین سوق این برای تنبیه به این مطلب بود که آقا تشکیک کلی نکن در قاعده ید، قاعده ید اگر نباشد سوق المسلمین مختل می شود. چه ربطی دارد به اطلاق صدر این قاعده ید که إذا رأیت شیئا فی یدی رجل اشهد انه له، قال نعم؟!

بله ما اشکال دیگر کردیم الان هم قبول داریم، می گفتیم در ادامه آن جمله صدر وقتی راوی گفت أشهد أنه فی یده و لاشاهد أنه له، امام فرمود أ فیحل الشراء منه؟ قال نعم. مورد موردی بود که ارتکاز سائل بر این بود که می شد این مال را از این ذوالید خرید، در همچنین موردی فرمود حکم می کنیم به اینکه این مال آن ذوالید است. در مواردی که حالت سابقه ید را می دانیم، قبلا این آقا غاصب بود، اینجا ارتکاز بر جواز شراء این مال از این شخص ما نداریم.

آقای سیستانی فرموده اند: به نظر ما همان وجه اول صحیح است. ادله قاعده ید قصور ندارد. من استولی علی شیئ منه فهو له اطلاق دارد، قدر متیقن از تخصیص این خطاب جائی است که احراز کنیم حالت فعلیه ید را بامارة أو استصحاب. انصراف دارد حالا به ارتکاز عقلاء یا به هر وجهی انصراف دارد این اطلاق این من استولی علی شیء منه فهو له از جائی که حالت فعلیه ید را ما احراز کنیم به یک محرزی مثل اماره یا استصحاب. اما جائی که حالت فعلی ید را احراز نمی کنیم، نه اماره ای داریم و نه استصحابی، مثل همان مورد توارد حالتین، این داخل در اطلاق است. توارد حالتین بوده که باشد. اگر حالت فعلیه ید را با استصحاب یا با اماره دیگری احراز کردیم قاعده ید جاری نیست، استصحاب گفت که هنوز هم این ید، ید عدوانیه است دیگر قاعده ید جاری نیست، اما اگر استصحاب جاری نشد توارد حالتین بود، چرا اطلاق نداشته باشد این ادله قاعده ید؟

بهتر بود آقای سیستانی این مثال را هم می زدند که: قبل از رسیدن سال خمسی یقینا ید این مکلف بر این مال ید امانی بود، ربحی بود که سال بر او نگذشته بود. سال که گذشت یقینا دیگر ید امانی نیست، یا ید عدوانی است یا ید مالکی. اگر خمس داده ید، ید مالکی شده، اگر خمس نداده ید، ید عدوانی شد. طبق اشکال آقای خوئی اطلاق نداریم در ادله قاعده ید. اما آقای سیستانی می گویند چرا اطلاق نداریم؟ من استولی علی شیء منه فهو له.

بعد فرموده اند اما سیره عقلائیه، این را گفتیم، ما هم قاعده ید داریم در سیره عقلاء وهم استصحاب. هر دو هم اماره احساسیه اند نسبت به واقع، انسان مالی را که در ید شخصی می بیند فکر می کند که این مال، مال اوست، حالت سابقه یک چیزی را هم که می داند فکر می کند آن حالت سابقه هنوز باقی است. اما این فکر عقلی نیست فکر احساسی است. ایشان فرموده اند عقلاء هر دو ارتکاز را دارند، جایی که حالت سابقه ید، ید عدوانیه باشد و احتمال بقاء حالت سابقه ید را بدهیم، دیگر عقلاء کشف احساسی از ملکیت این ذوالید ندارند. می گویند بابا اینکه غاصب بود. اما جائی که نه، حالت سابقه دیگر استصحاب ندراد کشف احساسی استصحاب نداریم مثل توارد حالتین، عقلاء قاعده ید را قبول می کنند، وجهی ندارد از قاعده عقلائیه رفع بشود وعقلاء از او رفع ید کنند با یک مطلب سست. از قاعده عقلائیه به یک قاعده عقلائیه اقوی انسان رفع ید می کند، اگر استصحاب جاری بشود فهو، اگر استصحاب جاری نبود چون توارد حالتین بود، چه اشکالی دارد قاعده ید؟ سیره عقلائیه هم داریم، تأمل بفرمائید انشاءالله تا فردا.